



۲۰۱۵/۱۲/۱۷

فقیر فقیر

کیست آن؟ (چیستان):

کیست آن کیست که هم خاین و هم فاسد و هم دوپه و هم مفلس باشد؟

پروردگار عالمیان را سپاس بیکران و رسول کریم و اهل بیت و اصحابش را صلوات بی پایان که اسطوره آدم هائی که در اثر تعجب شاخ می شکند حقیقت ندارد، ورنه امروز در سرزمین بلاکشیده این فقیر، سی میلیون انسان شاخدار وجود می داشت که باهم در شاخ جنگی شهره آفاق می بودند. این حالت نه تنها در عالم بشریت امتیاز بزرگ دیگری را (در کنار شهرت به نفاق و خانه جنگی و سرتنبه گی و صدور تریاک) نصیب ما می کرد، بلکه ملاءهای زمان را نیز، چه در شرق و چه در غرب، از شر تیوری های «گمراه کننده» ملحدینی چون داروین و ماروین و والاس و مالماس و لورنس و پورنس نجات می بخشید.

اگر چنین می بود، این امکان مطلوب (البته از دیدگاه بعضی از ماها) نیز وجود میداشت که سازمان ملل، با توجه خاصی که به حفظ کرامت و حقوق بشر و اعتلای سطح معلومات عالم بشریت دارد، بکمک سرمایه داران خیرخواه جهان (چون بیل گیت و میل گیت) هریک از ماها را با شاخهای دراز مان، در قفسی می انداخت و در اقطاع جهان به منظور تأمین تفنن سایر نوع بشر و تجدید تحقیقات علمی در باب منشأ انسان و رد تیوری های داروین و همفکران، به نمایش میگذاشت. در اینصورت، حرص و مشکل اقتصادی ما که سال هاست ما را به جان و مال و نام همدیگر انداخته و به خاک فروشی بر انگیخته است، به یکباره حل میشد؛ زیرا در قفس های نمایشی سازمان ملل، به نان و آب و مسکن رایگان و فراوان دست می یافیم و دیگر مجبور نمی بودیم به جنگ و تحقیر و چور و چپاول و اتلاف حق یکدیگر متوسل شویم.

مع هذا، با تطبیق این پروژه بشرشناسی فرهنگی سازمان ملل و سرمایه داران نوع دوست جهان، در ازای بی خیالی ای که از جهت آب و نان و مسکن نصیب هریک از ماها می شد، با یک مشکل «کوچک» مواجه می شدیم و آن اینکه هر یک از ما در عوض زندگی کردن در سرزمینی به بزرگی ششصد و پنجاه و دو هزار و دوصد و سی کیلومتر مربع، در فضای دلگیر قفسی زندگی می کردیم که در آن از فرصت تفریحی دعوا و دنگله و نیش زدن بیجا به یکدیگر محروم می بودیم!

یقین دارم شما عزیزانی که به شهامت ها و شمشیرزنی های رعایای رسالت پناه ملوکانه عشق می ورزید، با این بیانات گستاخانه فقیر حقیر موافق نیستید و احتمالاً با مطالعه این سطور، نفرین و دعای بد نتارش می کنید. بنده شما را حق بجانب می دانم و قهر و غضب شما را نادیده می گیرم، چون به «اصل» بستن مغزها و عدم تعرض به تبههای اجتماعی، و سکوت در باب آنها، که در زادگاه این حقیر حکمروایی کامل و طولانی دارد، کراهماً و اجباراً تسلیم.

ولی باور کنید، حقیقت دقیقاً همین است که عرض می کنم. بر علاوه، دل چنان از غمباده پر است که به کفیدن آمده است. برای این که از کفیدن دل و زهره ترقی (؟) و بیوه شدن نابهنگام بی بی کو (زوجه عزیزم) جلوگیری کرده باشم، گاهگاهی فکر و قلم را، با بی حیائی و تقلید بیجا از متفکر دوم عالم، از رعایت عقل و خویشترداری معاف می سازم و می گذارم آنچه خواست بنویسد، هرچند نامعقول، مبالغه آمیز، مضحک و یا تلخ و ناگوار باشد.

قضیه غمبادگی اخیر دل این جانب از خیری نشأت کرد که چند روز پیش در روزنامه های شهر با متن ذیل به نشر رسیده بود: «شرکت برق افغانستان اعلام کرد که ۲۵ وزارتخانه و اداره دولتی و از جمله دادگاه عالی کشور (ترجمه: ستره محکمه) و دادستان کل (ترجمه: لوی خارنوالی) پول برق خود را نپرداخته اند و بدهکارند.» بر علاوه، در این خبر محیرالعقول آمده بود که وزارت مالیه پول برق همه این ادارات را در بودجه سالانه آنها گنجانیده و پرداخته است. (اینکه بر سر این پول چه آمده و چرا در راهی که بنا بود، مصرف نشده است، قضیه ای است که عقل کوتاه این حقیر به آن قد نمی دهد و حل آن، بدون تردید، به مغز متفکر اول جهان، که اسمش تا کنون از سوی مقامات ذیصلاح افشاء نشده است، نیاز دارد.)

با خواندن این خبر، ناخود آگاه ریش بونده ئی ای را که با ناجوانی تمام به سفیدی گرائیده است، سخت کشیدم و با خود گفتم: «واویلا! لسان الغیب کجائی که گفته بودی: «این چه شوری است که در دور قمر می بینم؟ بیا و ببین که «شور» به چه معنی است!»

در تداعی سخنان لسان الغیب مستغرق بودم که این بیت به مغزم هجوم آورد:
«چو کفر از کعبه خیزد، کجا ماند مسلمانی؟»

ستره محکمه و خارنوالی و دزدی پول برق و افلاس و دوپه گی؟ باور کنید اینکه ما مردم سرزمین خداداد افغانستان با شنیدن چنین خبرها شاخ نمی کشیم، معجزه الهی اگر نیست، اقل از غریب و نوادر تاریخ بشریت و جهان است. این دو نهاد، عالی ترین نهادهائی اند که مسئولیت تأمین و حفظ حقوق اتباع یک کشور را به عهده دارند. این نهادها قرار است پابندی به قراردادهای و تطبیق قوانین را نظارت کنند و آنانی را که از قراردادهای و قوانین سرکشی می کنند و یا به وعده ها و قراردادهائی که کرده اند وفا نمی کنند، مجازات نمایند.

حال، ستره محکمه و خارنوالی ای که مسلماً به اساس قرارداد از خدمات شرکت برق استفاده میکنند و پول آن را نمی پردازند قادر خواهند بود حقوق اتباع را تأمین و تضمین نمایند؟

«هرچه بگندد نمکش میزنند و ای به حالی که بگندد نمک»

ما در گذشته شنیده بودیم که سره محکمه و خرنوالی خائن اند و حق را به حقدار نمی رسانند، ما در گذشته دیده بودیم که ستره محکمه و خرنوالی فاسد اند و رشوه ستانی می کنند، ما در گذشته شنیده بودیم که قضات و خرنوال های مملکت بیسواد و به قوانین ناوارد اند؛ ما همه اینها را در گذشته شنیده و دیده بودیم. ولی ما در گذشته نشنیده بودیم که ستره محکمه و خرنوالی مفلس و دوپه و قراردادشکن و دزد بیت المال هم هستند. واویلا! به اصطلاح، آب بیار و حوضه پر کو!

مطمئنم شما خواننده عزیز، جواب چپستانی را که در عنوان این سطور آمده است، پس از این عرایض دریافته باشید. چون گفته اند: در خانه گر کس است یک حرف بس است؛ و در اینجا نه که یک حرف، بلکه حرف ها گفته شد. بنأ بدین اکتفا می کنم تا خدا را شکر کنم که با خواندن خبر افلاس و دوپه گی ستره محکمه و خرنوالی شاخ نکشیدم. و با استفاده از فرصت، وضع وخیم و وخیم تر کشور را به متفکر دوم عالم سفلی از صمیم غضب تبریک معروض میدارم.

مخلص شما

العبد الاحقر، فقیر فقیر

